

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

صاحب فصول بعد از این که کلام محقق شریف را مطرح کرد، به هر دو شق کلام محقق شریف اشکال کرد و گفت: روی شق دوم که مراد از شیء، شیء مصداقی است شما - محقق شریف - گفتید: انقلاب در آن پدید می آید که جهت امکان خاص منقلب به ضرورت می شود.

صاحب فصول فرمود: ما باید این قید را بررسی کنیم. اگر قید، مانند نطق باشد این قضیه يك قضیه ضروریه می شود.

ولی اگر قید، از عوارض باشد مثل کتابت و ضحك، این جا اگر شیء را حمل بر شیء مصداقی بکنیم، انقلاب لازم نمی آید، به این بیان که در آن جا که قید ضروری است مثل نطق، ثبوت انسان ناطق و حمل انسان ناطق بر انسان، ضروری است. قضیه ما «الانسان ناطق» است. شما - محقق شریف - گفتید: ناطق اگر مرکب از شیء و ثبت له النطق باشد و مراد از شیء هم شیء مصداقی باشد، قضیه ضروریه می شود. صاحب فصول گفت: این قید اگر ضروری باشد اشکال شما وارد است.

ولی اگر قید، ضروری نباشد مثل «الانسان کاتب»، چه اشکال دارد که کاتب مرکب از شیء له الكتابة باشد و شیء را شیء مصداقی که انسان است تعبیر می کنیم. آن وقت قضیه الانسان کاتب می شود: الانسان انسان له الكتابة؛ و چون که کتابت، قید محمول است و این قید برای موضوع ضرورت ندارد این قضیه «الانسان انسان له الكتابة» قضیه ممکنه است و ضروریه نیست.

اشکال مرحوم آخوند بر کلام صاحب فصول

مرحوم آخوند: در این کلام صاحب فصول اشکال می کند و می گوید: در آن صورتی که قید، مانند کتابت و ضحك است و قید غیر ضروری است باز محقق شریف می تواند ادعای انقلاب بکند. شما - صاحب فصول - گفتید: در این صورت انقلابی نیست، ولی محقق شریف، می تواند در این فرض ادعای انقلاب کند به این بیان که:

حالا که ما داریم فرض را روی مرکب بودن مشتق می آوریم و می گوییم: الانسان شیء له الكتابة، این جا این محمول ما دو تصویر و دو فرض دارد:

يك تصویر این است که ما محمول را خود «شیء» قرار می دهیم و قید را از دایره محمول خارج می کنیم و می گوییم: محمول واقعی خود «شیء» است. بله، تقیید «شیء» به این قید - که تقیید، یعنی: نسبت بین این دو، که يك معنای حرفی و تبعی است - داخل در محمول است، ولی خود «له الكتابة» از دایره محمول خارج است، مثل این که می گوییم: نماز يك شرایطی دارد. نماز مقید به طهارت مطلوب خداست. تقیید نماز به طهاره، داخل در مطلوب است، ولی خود طهارت يك فعل خارج از مأموریه

صلاة است. در این جا هم اگر در قضیه موضوعاً انسان محمولش^۱ له الکتابه گفتیم: این جا که قید، غیر ضروری است اگر محمول را ذاتِ شیء قرار دهیم و قید «له الکتابه» را از دایره محمول خارج کردیم، تقييد «شیء» به این قید، محمول قضیه است «له الکتابه» محمول نیست و از عنوان محمول قضیه خارج است. در این صورت قضیه، ضروری می‌شود؛ زیرا وقتی می‌گوییم: الانسان شیء، و شیء هم شیء مصداقی است و فرض کردیم که «له الکتابه» محمول نیست، پس «الانسان شیء له الکتابه» می‌شود: الانسان انسان، و این جا انقلاب پیش می‌آید و قضیه ما ضروری می‌شود.

صورت و تصویر دوم این است که: «شیء» را با قید، مجموعاً محمول قضیه قرار دهیم و بگوییم: محمول قضیه، مجموع مقید و قید و تقييد است. در این جا این قضیه ما به دو قضیه منحل می‌شود، یعنی: قضیه «الانسان شیء له الکتابه» که به جای «شیء» هم انسان بگذاریم به دو قضیه منحل می‌شود:

1- الانسان انسان

2- الانسان له الکتابه.

چرا به دو قضیه منحل می‌شود؟ زیرا در مواردی که يك قضایایی داریم مثل: زيدٌ شاعرٌ عالمٌ كاتبٌ، اگر محمول قضیه چند چیز واقع شود - مثل همین مثال - این موارد به منزله انحلال قضیه به چند قضیه است؛ هر جایی که محمول يك قضیه را امور متعدده تشکیل داد آن قضیه منحل به قضایایی می‌شود و مانحن فیه هم همین‌طور؛ است. زیرا يك موضوع به نام الانسان داریم ولی محمول ما متعدد است، یعنی: عبارت است از: (شیء له الکتابه)، و چون محمول متعدد است به منزله این است که خود قضیه متعدد است و لذا انحلال به دو قضیه پیدا می‌کند. یکی از این قضایا، یعنی: الانسان انسان، ضروری است و قضیه دیگر ممکنه است.

پس جناب صاحب فصول، حرف محقق شریف با شارح مطالع این است که اگر مشتق مرکب باشد و شیء را شیء مصداقی بدانیم، قضیه از ممکنه بودن خارج می‌شود؛ حالا یا به صورت اول است که قضیه به‌طور کلی ضروری می‌شود و یا به صورت دوم است که منحل به دو قضیه شده که يك قضیه آن ضروری است. و استحاله این روشن است.

آخوند برای این مطلب که چرا در قضیه «الانسان انسان له الکتابه»، قید «له الکتابه» خودش يك قضیه است و در واقع برای انحلال چنین تعلیل می‌آورد:

تعلیل این است که بین خبر و توصیف هیچ فرقی وجود ندارد الا به قبل از علم و بعد از علم بودن یعنی: اگر شما بگویید زيدٌ عالمٌ، و مخاطب شما نسبت به این خبر، سابقاً علم داشته باشد این خبر برای مخاطب عنوان توصیف را دارد، یعنی: این قضیه به يك مرکب ناقص تقييدی تبدیل می‌شود، یعنی می‌شود: زيدٌ العالم.

ولی اگر مخاطب، جاهل باشد و نداند که زيد، عالم شده است این قضیه برای مخاطب عنوان اخباری را دارد. پس بین اخبار و توصیف فرقی نیست مگر به قبل از علم و بعد از علم بودن.

حالا این قانون کلی را می‌خواهیم این جا پیاده کنیم که «له الکتابه» به يك قضیه خبریه انحلال پیدا می‌کند به این بیان که:

هر چند «له الکتابه» عنوان ناقص تقييدی را دارد ولی از آنجا که مستمع و مخاطب، جاهل می‌باشد فايده يك جمله تام خبری را افاده می‌کند و آن جمله تام خبری این است که بگوییم: الانسان له الکتابه، این دلیل انحلال بود.

سپس يك تنظیری برای انحلال می‌آورند به اینکه: در مورد انحلال عقد الوضع قضیه بین ابن‌سینا و فارابی اتفاق نظر است و ابن‌سینا می‌گوید: الانسان که عقد الوضع قضیه است منحل می‌شود به این قضیه که: الموجود الذی یکون انسانا. پس هر دو در اصل انحلال عقد الوضع اتفاق دارند؛ ولو این‌که اختلاف نظر دارند که در قضیه «الانسان کاتب» آیا عقد الوضع به يك قضیه مطلقه عامه - که ثبوت محمول برای موضوع بالفعل است - منحل می‌شود یا به يك قضیه ممکنه انحلال پیدا می‌کند

پس در جهت قضیه منحلّه بین ابن‌سینا و فارابی اختلاف نظر وجود دارد، ولی در اصل انحلال اتفاق نظر دارند.

پس حالا که در عقد الوضع قضیه انحلال راه دارد در عقد الحمل (محمول) قضیه هم قائل شویم که انحلال راه دارد و چه فرقی بین این دو است و چرا ما در عقد الوضع قضیه انحلال را بپذیریم ولی در عقد الحمل قضیه انحلال را نپذیریم؟! سپس امر به تأمل می‌نمایند که اشاره به این مطلب دارد که قیاس عقد الحمل به عقد الوضع صحیح نیست؛ زیرا انحلال در عقد الوضع به دو جمله مرکب تام خبری نیست، بلکه به يك مرکب ناقص تقيیدی است.

پس آخوند برای تحلیل قضیه «الانسان شیء له الكتابة» - در حالی که شیء مصداقی مراد است و به جای شیء هم انسان بگذاریم - يك دليل و يك تنظیر آورد.

نتیجه اینکه تا کنون مرحوم آخوند کلام صاحب فصول را رد نموده و بیان محقق شریف را پذیرفته و تأیید نموده است.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ